

نقش و جایگاه علماء در دوره فترت افغان و پادشاهی افشاریه (1135ق-1163ق)

مهدي دهقانی¹

(دریافت مقاله: 99/03/13، پذیرش نهایی: 99/09/01)

چکیده

در عصر آشوب‌های سیاسی پس از سقوط حکومت صفویه، به سبب ضدیت افغان‌ها و نادرشاه افشار با نقش آفرینی مؤثر علماء، بسیاری از آنان به قتل آمدند یا به سرزمین‌های دیگر تبعید شدند، ولی آنان همچنان پیوندهای آموزشی و اجتماعی خود را حفظ کردند. بر این مبنای پژوهش حاضر درصدد یافتن پاسخ به این پرسش است: علماء در دوره فترت افغان و پادشاهی افشاریه چه نقش و جایگاهی داشتند؟ چنین به نظر می‌رسد که آشوب‌های جامعه ایران تأثیر دوگانه‌ای بر قشر علماء داشت: از یکسو به ضعف وجهه آموزشی و بنیة مالی آنان انجامید و از سوی دیگر به سبب مشارکت علماء در مذاکرات سیاسی - مذهبی، موجب نقش آفرینی فعال ایشان گردید. در پژوهش حاضر، با استفاده از روش تحقیق تاریخی و داده‌های کتابخانه‌ای از منابع دست‌اول تاریخی پس از توصیف و طبقه‌بندی جنبه‌های گوناگون وضعیت اجتماعی علماء، این ویژگی‌ها و تأثیرات مختلف آن بررسی می‌شود.

کلید واژه‌ها: علماء، سیاست مذهبی نادرشاه، صفویه، افغانه، افشاریه.

1. استادیار گروه تاریخ دانشگاه جیرفت؛ mehdi.dh82@yahoo.com

مقدمه

در تاریخ ایران، علماء همواره نقش مهمی در تحولات سیاسی - اجتماعی کشور ایفا کرده‌اند که از جمله موارد خاص آن، به هنگام بحران‌های اجتماعی بوده است. در دوره پس از سقوط فرمانروایی صفویه تا دوره سلطنت افشاریه نیز، علماء علی‌رغم مواجهه با قتل، اعلام برائت از سیاست‌های مذهبی حکومت و بی‌میلی به امور دیوانی، توانستند در رویارویی با چالش‌های مذهبی و آشوب‌های سیاسی به نحوی مؤثر واکنش نشان دهند. برای شناخت این روند موفقیت‌آمیز، می‌بایست به جنبه‌های متعدد زندگانی علمای مذکور توجه کرد.

تاکنون، پژوهشی خاص نقش و جایگاه علماء در این دوره صورت نگرفته، گرچه در باب اوضاع مذهبی در دوره فرمانروایی نادرشاه مقالاتی در دست است و در این مقالات، تا حدودی به نقش علماء توجه شده است. برای نمونه، به نوشته رضا شعبانی در «سیاست مذهبی نادرشاه افشار»، طهماسب‌قلی خان در دوره نایب‌السلطنگی روابط خوبی با علماء برجسته داشت و از روحانیون خواستار تبرک و دعاگویی به منظور پیروزی قشون بود، ولی شدت عمل نادرشاه و نارضایتی روحانیون که درآمد ایشان از اوقاف ضبط شده بود، در نهایت، توفیق سیاسی فرمانروای افشار را به محاق برد. اروجی و پروان نیز در قسمتی از مقاله «پژوهشی در دین و سیاست مذهبی نادر» به دشمنی نادرشاه با روحانیون و ضبط اموال وقفی ایشان به واسطه دوستی با سلسله صفویه پرداخته‌اند.^۱

درباره نگرش دینی و مذهبی نادرشاه و در نتیجه اجبار علماء به پیروی و تأیید سیاست‌های مذهبی او، پژوهش‌های مشابه دیگری نیز در دست است. برای مثال، به نظر فتح‌الله پور در مقاله «تشیع در دوره نادرشاه افشار»، نادرشاه مذهب را نه به‌عنوان هدف، بلکه به‌مثابه وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف خود تلقی می‌کرد. عبدی نیز در قسمتی از مقاله «رویکرد دینی نادرشاه و تأثیر آن بر شیعیان و علماء شیعه» به این موضوع اشاره کرده است که در دوره فترت افغان بسیاری از علماء کشته شدند و در دوره سلطنت

۱. نمونه مشابه: شاخصه ضبط اموال وقفی در دشمنی علماء با نادرشاه افشار را می‌توان در پژوهش عبداللهی و کجباف، «مشروعیت صفویان و پادشاهی نادر» ملاحظه کرد. در پژوهش «روابط مذهبی ایران و عثمانی در دوره نادرشاه افشار» از شیخ نوری و همکاران (۱۳۹۶) و همچنین در مقاله «نادرشاه و مساله تقریب» از جعفری، کوشش نادرشاه در ضبط اموال موقوفات، موجب مخالفت علماء ایرانی با درخواست‌های مذهبی فرمانروای افشار ذکر شده است.

نادرشاه، علماء به این سبب که سیاست مذهبی حکومت را مشروع نمی‌دانستند، ناگزیر گوشه عزلت اختیار کردند.^۱ با این اوصاف، در پژوهش‌های مذکور بررسی جامعی از عملکرد علماء در دوره فترت افغان تا پادشاهی افشاریه صورت نگرفته است تا بر این مبنا تأثیرگذاری سیاسی و اجتماعی آنان آشکار شود؛ عملکرد موثری که در قالب مولفه‌هایی همچون شرایط علمی - اجتماعی علماء، خاستگاه خاندانی و مذاکرات مذهبی - سیاسی بررسی خواهد شد.

۱. شرایط علمی علماء

با انقراض حکومت صفویه و پس از دوره حاکمیت افغان‌ها، پادشاهی افشاریه شکل گرفت. حکومت‌های مذکور به سبب غصب سلطنت خاندان صفویه که به باور عمومی از نسل امامان معصوم (ع) و حامی علماء شیعه محسوب می‌شدند، فاقد مشروعیت لازم بودند. به همین سبب، فرمانروایان با قتل و تبعید بسیاری از دیوانسالاران صفویه از جمله علماء که منزلت اجتماعی خاصی در جامعه داشتند، گویی کلیدهای مملکت‌داری را دور انداخته‌اند. به عنوان مثال، اشرف افغان برای جلوگیری از شورش درباریان صفوی در حمایت از طهماسب میرزای ولیعهد فرمان داد تانوزده نفر از بزرگان و رجال باقیمانده از جمله محمدقلی خان اعتمادالدوله پیشین، دو تن از قورچی باشیان به نام‌های شیخ علی‌خان و مصطفی قلی خان، میرزا رحیم حکیم‌باشی و طهماسب خان میرآخور باشی را به قتل رسانند (فلور، ویلم، *اشرف افغان بر تختگاه اصفهان*، ۵؛ همان، *برافتادن صفویان و برآمدن محمود افغان*، ۲۳۸-۲۳۷)

فرمانروایان با جلب حمایت علماء سنی مذهب و نظامیان غارتگر، ضمن اخذ مالیات مضاعف و املاک زراعی، اهالی ناراضی کشور را سرکوب کردند. در دوره سلطنت نادرشاه افشار، دامنه شکنجه‌ها و چپاول اهالی شهرها و روستاها تا بدان حد فزونی یافت که از آنان می‌خواستند آشنایان خود را نیز برای پرداخت مالیات و جریمه معرفی کنند. در صورتی که عوارض مالیاتی و قتل شخص مجرم، جریمه به ورثه و از آنها به همسایه سپس محله، شهر، مملکت و سرانجام به ولایت می‌رسید. با وجود آشوب گسترده اجتماعی و فقدان حمایت

۱. نمونه مشابه: در قسمتی از مقاله «اقدامات مذهبی نادرشاه» از عبدی چالانچی و همکاران به زندگی مختصر چند تن از علماء برجسته همچون محمد ابراهیم خوزانی (۱۱۶۰ ق) یا میرزا ابوالقاسم (۱۱۵۸ ق) معروف به میرکبیر بدون توجه به نقش‌آفرینی سیاسی و مذهبی ایشان اشاره شده است.

مالی حکومت در قالب موقوفات و مستمری‌های اهدایی به اماکن مقدس مذهبی و مدارس دینی، طالبان علم با بهره‌مندی از میراث اجتماعی - فرهنگی عصر صفویه توانستند به تحصیلات علمی خویش ادامه دهند. (استرآبادی، ۴۲۳-۴۲۲؛ مروی، ۳۴۳/۱)

تحصیلات علمی، روند مشابهی با آموزش حرفه‌ای سایر مشاغل داشت، زیرا معمولاً به صورت خاندانی جریان می‌یافت. طبق سنت آموزشی در این دوره نیز علوم مختلفی به طالبان علم آموخته می‌شد که دامنه وسیعی از علوم فقه، فلسفه، الهیات و حدیث، ریاضی (حساب، هندسه، نجوم و هیئت) و ادبی (صرف و نحو، لغت، معانی و قرائت) را در برمی‌گرفت. آموزش مقدماتی طالبان غالباً به صورت خویشاوندی و پدر - فرزندی و حتی تعلیم پسر بزرگ‌تر به سایر فرزندان کوچکتر بود. مثلاً میرمحمدحسین خاتون‌آبادی (۱۱۵۱ ق) دخترزاده مولانا محمدباقر مجلسی (۱۱۱۰ ق) ابتدا نزد پدرش میرمحمد صالح شیخ‌الاسلام اصفهان (۱۱۱۶ ق) تحصیلات مقدماتی را کسب کرد.^۱ (هاشم میرزا، ۱۳۳ و ۱۴۱؛ واله‌داغستانی، ۶۷۵/۱)

با تکمیل آموزش مقدماتی، طالبان برای تکمیل دانش تخصصی و بهره‌مندی از علماء بزرگ می‌بایست طبق سنتی متداول به شهرهای بزرگ سفر می‌کردند. در نیمه نخست قرن دوازدهم قمری، علی‌رغم آشوب‌های سیاسی و ویرانی‌های دامنه‌دار، شهر اصفهان همچنان مرکز عمده علمی - فرهنگی کشور محسوب می‌شد؛ چنانکه زین‌العابدین شیروانی (۱۲۵۳ ق) بیشتر طالبان علم را در اصفهان به ترتیب از اهالی گیلان، مازندران و آذربایجان دانسته است. در همین زمینه، سیدنورالدین شوشتری (۱۱۵۸ ق) و همدرسانش ملاموسی بن ملامیرزا و مولانا احمد خاتون‌آبادی و بعدها یکی از شاگردانش به نام خواجه افضل (۱۱۵۴ ق) فرزند خواجه علی در شهر اصفهان و در مدرسه «شاه حجره» درس خواندند، ولی سید نورالدین توانست با تکمیل مراحل علمی در شهر مشهد و در محضر شیخ محمد حر، اجازه اجتهاد کسب کند. میرزا محمدرضای ثانی (۱۱۸۸ ق) فرزند میرزا محمد داود همچون والدش در شهر اصفهان مشغول تحصیل شد و در علوم فقه، حدیث و شاعری شهرت یافت^۲ (شیروانی، ۸۱؛ جزایری، ۵۹، ۱۲۹ و ۱۴۳؛ هاشم میرزا، ۷۳).

۱. نمونه مشابه: میرزا محمدکلانتر (۱۲۰۰ ق) در دوره کودکی نزد پدرش میرزا ابوالقاسم، خط فارسی آموخت و قرآن را حفظ کرد (کلانترفارس، ۳)

۲. نمونه مشابه: ملا محمدباقر وحید بهبهانی (۱۲۰۵ ق)، تحصیلات تکمیلی در علوم عقلی را در نزد سیدمحمد طباطبایی بروجردی و علوم نقلی را در محضر سیدصدرالدین قمی (۱۱۶۰ ق) آموخت. (کرمانشاهی، ۱۳۰/۱).

با وجود تنوع در آموزش علوم مختلف، یکی از عوامل مهم پیوند میان علماء در مناصب مختلف علمی، مذهبی یا دیوانی، زمینه مشترک فکری که در ضمن جلسات تدریس و مباحثات علمی میان آنان پیرامون منابع علمی به‌ویژه کتب مرجع مشاهیر قرون گذشته تبلور می‌یافت. کتبی همچون اصول کافی، من لایحضره الفقیه، الهیات شفا، شرح تجرید و شرح اشارات از این زمره اند. همین امر موجب می‌شد تا با توجه به پیچیدگی یا ایجاز متون مذکور و بنابر مقتضیاتی همچون ضرورت یا پیشنهادهایی که طالبان علم، همکاران و دوستان از علماء بزرگ داشتند، بخش مهمی از اوقات علمی آنان مصروف ترجمه یا نگارش شروح و تفاسیری بر آثار مشاهیر درگذشته باشد. برای مثال، ملامحمدتقی (۱۱۵۸ ق)، کتاب مختصر شرح نهج البلاغه علامه حلی (۷۲۶ ق) را بنا به ضرورت به شیوه‌ای روان ترجمه کرد (حزین، تاریخ، ۱۱۸، ۱۵۵ و ۱۷۸؛ استرآبادی، ۱۰۸؛ جزایری، ۱۲۶)

بنابر منابع تاریخی، سید عبدالله شوشتری (۱۱۷۳ ق) پرکارترین علماء در زمینه تالیف متون شرح و تفسیر بر آثار قدما بود و اکثر آن آثار را بنا بر درخواست همکاران و مقامات دیوانی شوشتر و سایر نواحی کشور می‌نوشت. از جمله، مولانا علی نجار به درخواست شاگردانش از وی خواست تا شرحی بر کتاب «نخبه محسنیه» بنویسد. از جمله آثار دیگر سید عبدالله، «شرح صحیفه اسطرلاب» بنا به درخواست شیخ ابراهیم بن عبدالله امام‌جمعه حویزه و شرح مفاتیح الشرایع موسوم به «ذخر الرابع فی شرح مفاتیح الشرایع» بود (جزایری، ۶۰ و ۱۳۱)

زمینه فکری و عملی مشترک طالبان علم موجب می‌شد تا در جریان تحصیل در شهرهای موطن یا مسافرت علمی به شهرهای بزرگ، غالباً علقه‌ای اجتماعی بر اساس مناسبات دوستانه میان آنان و همچنین پیوند استاد - شاگردی شکل بگیرد. چنین پیوندی به‌ویژه در مواقع بحرانی آشوب‌های اجتماعی به نحو موثری به کار می‌آمد. برای نمونه، در سیاحت‌نامه شیخ محمدعلی حزین (۱۱۸۰ق) از ملاقات وی با دوستان عالمش در شهرهای مختلف از جمله میرعبدالباقی و قاضی مجدالدین دزفولی در شهر دزفول یا ملا محمدشفیع شیخ‌الاسلام اصفهان و ملا محمدجعفر سبزواری و همچنین با آندرام (۱۱۶۴ ق) مولف کتاب مرآت‌الاصطلاح در شهر دهلی بحث شده است. در همین خصوص، در کتاب روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس نیز از پیوندهای مشابهی سخن به میان آمده است: ملارمضان از شاگردان میرزا ابوالقاسم (۱۱۴۲ق) پدر میرزامحمد

کلانتر، در زمان لشکرکشی نهایی اشرف افغان، از شهر شیراز در بلوک زرکان نزد او پناه آورد. شخص میرزا محمد نیز دوستانی همچون حاج سید محمدتاجر داشت که وی را از حمله فتحعلی خان افشار سردار ابراهیم شاه به شیراز مطلع کرد تا بتواند همراه خانواده به بلوک فیروزآباد بگریزد (حزین، تاریخ، ۱۴۳ و ۱۸۹؛ آندرام، ۳۲۴؛ کلانتر فارس، ۵ و ۳۶)

۲. شرایط اجتماعی علماء

پیوندهای آموزشی میان علماء می‌بایست با فرصت‌های شغلی متناسب تناظر می‌یافت تا در شرایط سیاسی - اجتماعی متغیر، امنیت و منزلت اجتماعی لازم فراهم باشد. در همین خصوص تا مدتی پس از سقوط حکومت صفوی، علی‌رغم آشوب فراگیر سیاسی - اجتماعی فراگیر، پاسداشت مقام علمی علماء همچنان مطمح نظر مقامات حکومتی و لشکریان بود: چون علیمردان خان فیلی از کمالات علمی قاضی نظام‌الدین خوانساری که در اصفهان علم آموخته بود، آگاهی یافت، منصب قضاء منطقه لرستان را به وی سپرد. محمدعلی حزین نیز که شخصیت علمی بلندآوازه‌ای بود، در چنین زمانه‌ای می‌توانست از آرامش نسبی قلمرو حاکمان فیلی لرستان بهره‌مند شود؛ چنانکه او هنگام اقامت در شهر خرم‌آباد شرحی بر کتاب فصوص الحکم ابن عربی (۶۳۸ ق) نگاشت. یا سید محمد میرزا، که در رکاب پسرعمه خود، شاه طهماسب دوم حضور داشت و در حد مقدور تحصیل علم می‌کرد و به همین سبب، از مراتب توجه و ارادت لشکریان قزلباش برخوردار بود، اما پادشاه صفوی از حسن شهرتش بی‌مناک بود (حزین، تذکره، ۴۴ و ۱۱۶؛ هاشم میرزا، ۸۶)

با گسترش آشوب‌های سیاسی و چپاول املاک وقفی و ثروت متمولین خیر به دست مدعیان مختلف سلطنت، پشتوانه مالی علماء رو به ضعف نهاد و شأن علم و منزلت اجتماعی علماء سیر نزولی یافت. در این دوره بسیاری از علماء کشته شدند یا به اجبار گوشه عزلت گزیدند. به‌عنوان نمونه، بسیاری از سادات و علماء همچون میرزا هاشم همدانی، مولانا عبدالرشید همدانی و مولانا علی خطاط اصفهانی در قتل‌عام همدان به دست احمدپاشا والی بغداد کشته شدند. روند مذکور در دوره سلطنت نادرشاه تداوم یافت و مهم‌ترین سبب آن، تردد پیوسته لشکریان متخاصم و فشارهای مالیاتی فرمانروای افشار بود.^۱ به‌نحوی که حتی شخصیت دیوانی مهمی همچون سید نورالدین

۱. لطفعلی بیگ آذر بیگدلی در کتابش آتشکده بدین امر اذعان دارد. (آذر بیگدلی، ۴۵۶)

جزایری شیخ‌الاسلام شوشتر که در بسیاری از مباحثات دینی مهم شرکت داشت، به سبب سیاست‌های مذهبی نادرشاه به اجبار گوشه عزلت اختیار کرد (شیروانی، ۸۷؛ جزایری، ۱۳۴؛ حزین، تاریخ، ۱۳۸؛ شوشتری، ۱۰۸-۱۰۷)

از سوی دیگر، علماء بزرگی همچون مولانا شاه محمد اصطهباناتی (۱۱۴۴) از جهت زهد و تهذیب به گوشه‌نشینی و دوری از خلق تمایل داشتند. حتی کسانی از آنان در دوره سقوط حکومت صفوی تا دوره پادشاهی افشار به تدریج از کسوت عالمی سرشناس به جامعه ساده زهد و پارسایی درآمدند. این تغییر رویه تدریجی به‌خصوص در احوالات شیخ محمدعلی حزین قابل ملاحظه بود. سید محمد میرزا نواده شاه سلیمان اول صفوی نیز در زمان نادرشاه خود را از صورت عالمی مشهور به کسوت زاهدی ساده و تارک دنیا درآورد.^۱ (فسایی، ۱۲۵۹/۲؛ بازن، ۶۴؛ حزین، تاریخ، ۱۹۵-۱۹۴)

به سبب شرایط نامساعد سیاسی و اجتماعی، مجال چندانی برای علم آموزی وجود نداشت، بنابراین، بسیاری از طالبان علم از جمله اعضای خاندان‌های سرشناس علماء، به‌سختی می‌توانستند دوره آموزش مقدماتی را سپری کنند. به عنوان نمونه، فرزندان میرزا مجدالدین محمد به اسامی میرزا سید علی (۱۱۸۵ق) مشهور به میرزا بزرگ، میرزا صدرالدین محمد (۱۱۹۹ق) مشهور به میرزا کوچک و میرزا محمدحسین مشهور به میرزا جانی فسایی (۱۲۱۲ق) به سبب آشوب دوره فترت افغان و سلطنت نادرشاه نتوانستند تحصیلات خود را در علوم عربی و ادبی تکمیل کنند. سادات مرعشی شوشتر، یعنی نوادگان میرنجم‌الدین محمود آملی، که علمای سرشناسی همچون سید محمدشاه مبارزالدین (۸۷۰ق)، میرعبدالوهاب و قاضی نورالله (۱۰۱۹ق) معروف به شهید رابع نویسنده کتب مشهوری چون مجالس المؤمنین و احقاق الحق از میان ایشان برخاسته بود، دچار رکود علمی شدند^۲ (فسایی، ۹۲۵/۲؛ شوشتری، ۱۶۵)

با وجود رکود علمی دامنه‌دار، پس از ثبات سیاسی نسبی دوره سلطنت نادرشاه،

۱. نمونه مشابه: میرزا هادی فرزند مولانا شاه محمد شیرازی بود. وی با ترک معاشرت در تکاپا و مزارات شهر شیراز به سر می‌برد. در همین زمینه می‌توان از شیخ محمود بن شیخ محمد، ملا محمدعلی بن ملا محمدزمان و ملا محمدصالح بن درویش جلال (۱۱۵۰ق) نام برد. (حزین، تاریخ، ۱۹۲؛ جزایری، ۱۳۳-۱۳۲)

۲. نمونه مشابه: میرزا محمد کلانتر از جانب والدینش عالم زاده بود. اجداد پدری او همچون سید محمدقاسم مدرس و سید محمدقاسم مجتهد و همچنین اجداد مادری اش به‌ویژه میرسید شریف (۸۱۶ق) از علمای مشهور بودند، ولی شخص وی همواره افسوس می‌خورد که به سبب شرایط نابهنجار جامعه نتوانسته است به‌عنوان عالمی برجسته مطرح شود. (کلانتر فارس، ۲ و ۸)

بسیاری از اعضای خاندان‌های سرشناس، پس از کسب دانش مقدماتی و مهارت در خطوطی همچون شکسته و سیاق، توانستند مشاغل دیوانی همچون مستوفی گری و حتی حاکمیت پاره‌ای از شهرها را عهده‌دار شوند. برای مثال، می‌توان به میرزا محمد منشی (۱۱۵۲ق) خزانه‌دار نادرشاه، میرزا محمدحسین شریفی (۱۱۶۷ق) و خواهرزاده‌اش میرزا محمد از مستوفیان و کلانتران فارس، میرزا شفیع شیرازی و اعضای خاندان مرعشی شوشتر اشاره کرد که در پاره‌ای اوقات به حکومت شهر نیز دست یافتند^۱ (واله‌داغستانی، ۲۱۹۷-۲۱۹۴؛ کلانتر فارس، ۷؛ فسایی، ۹۹۱/۲؛ جزایری، ۳۷-۳۶).

شغل جنبی بسیاری از علمای دیوانی و همچنین آن دسته از عالم زادگانی که مشاغل حکومتی نداشتند، ملک‌داری بود. بسیاری از آنان صاحب روستاها و مزارعی بودند و افزون بر موارد وقف خانوادگی، در صورت حسن شهرت علمی، به‌گونه موروثی از مالیات معاف می‌شدند. در این زمینه می‌توان از عالم مشهوری مانند شیخ یوسف بحرانی (۱۱۸۷ق) بزرگ خاندان مشایخ بحرینی فسا نام برد که مدتی توانست از طریق کسب درآمد از مزارع اهدایی میرزا محمدتقی‌خان، فرمانروای فارس و همچنین میرزا محمدعلی حاکم فسا به تبعات علمی خود از جمله تالیف کتاب «الحدائق الناضرة» بپردازد. میرزا مجدالدین محمد (۱۱۸۱ق) و فرزندانش نیز افزون بر احراز مناصب دیوانی، صاحب بسیاری از روستاهای بلوک فسا از جمله مزارع رونیز و نوبندگان بودند^۲ (فسایی، ۹۲۵/۲-۹۲۶ و ۱۴۰۷-۱۴۰۶؛ کلانتر فارس، ۲۳).

سایر علمایی که نمی‌توانستند از طریق احراز مناصب دیوانی و تملک املاک، امرار معاش کنند، ناگزیر برای کسب شغل و درآمد راهی عتبات یا هند می‌شدند: افزون بر مهاجرت شیخ محمدعلی حزین به هند در سال ۱۱۴۸ ق، شاه سلیمان دوم نیز، پس از خلع از مقام سلطنت، فرزندانش سلطان داودمیرزا و سلطان‌علی میرزا (۱۱۸۷ق) را برای تحصیل به شهرهای عتبات و سپس برای اشتغال به هندوستان فرستاد^۳ (هاشم میرزا،

۱. نمونه مشابه: در همین زمینه می‌توان به آقا محمدصادق تفرشی (۱۱۶۰ق) و میرزا محمد زکی (۱۱۶۳ق) اشاره کرد که به ترتیب از ندیمان رضا قلی میرزای ولیعهد و نادرشاه افشار محسوب می‌شدند (آذر بیگدلی، ۵۲۵؛ آندرام، ۴).

۲. نمونه مشابه: امیرصدرالدین محمد و برادرش میر ابراهیم از سادات استرآباد در بلوک توپسرکان صاحب اقطاع و سیورغالات بودند. (حزین، تاریخ، ۱۵۴).

۳. نمونه مشابه: محسن بن خواجه حیدرعلی بهبهانی در عتبات دانش تخصصی خود را تکمیل کرد. سید رضی جزایری (۱۱۹۴ق) از فرزندان سید نورالدین که از پدر و برادرش سید عبدالله علم آموخته بود در حیدرآباد اقامت اختیار کرد و به فرمان نظام الملک آصف جاه فرمانروای دکن، مشاغل دولتی همچون صدارت به وی تکلیف شد. (جزایری، ۱۳۶؛ شوشتری، ۱۲۰).

۱۲۹، ۱۳۵، ۱۳۸-۱۳۷؛ مرعشی، ۱۳۹؛ شوشتری، ۱۰۹؛ حزین، تاریخ، ۱۵۶).

۳. اصالت خاندانی علماء

اعضای خاندان‌های سرشناس علماء به واسطه منزلت اجتماعی ممتاز و پشتیبانی آموزشی، اجتماعی و اقتصادی، به گونه مناسب‌تری می‌توانستند با شرایط متغیر جامعه رو به رو شوند. خاندان‌های بزرگ علماء از جانب پدر و گاهی از جانب مادر نیز، سابقه چند صدساله داشتند. شماری از علمای دوره افشار در بسیاری از منابع تاریخی، قبل از شرح رخدادهای زمان، به شجره انساب خود اشاره کرده‌اند. مثلاً نسب مادری میرزا محمد داود متولی، از طریق پادشاهان صفویه به شیخ صفی‌الدین اردبیلی (۷۳۵ ق) می‌رسید. از جانب پدری نیز، آنان نوادگان میر قوام‌الدین مشهور به میر بزرگ حاکم مازندران (۷۸۲ ق) بودند. یا شیخ محمدعلی حزین عالم مشهور که نسب او از جانب پدر به شیخ زاهد گیلانی باز می‌گشت^۱ (مرعشی، ۵۹؛ حزین، تاریخ، ۵).

بسیاری از خاندان‌های مشهور دوره صفویه از سرزمین‌های اطراف وارد ایران شده بودند؛ مانند مشایخ و سادات جزایری و سادات تلغر. علمای جزایری به دوشاخه تقسیم می‌شدند: خاندان مشایخ مسجد جامع عتیق شیراز که جد بزرگ ایشان، شیخ عزالدین جزایری اسدی به شیراز آمد و مدت‌ها به نشر علوم و امامت مسجد جامع عتیق شیراز اشتغال داشت. جد شاخه سادات جزایری سید نعمت‌الله (۱۱۱۲ ق) در دوره سلطنت شاه سلطان حسین صفوی در شوشتر ساکن شد. دیگر، سادات تلغری همچون سید محمد مهدی از نسل سید احمد ملقب به تلغر که در اوایل دوره صفوی از نجف به شهر شوشتر مهاجرت کرده بود. املاک آنان به گوشه تلغر معروف بود و تولید آن نسل اندر نسل از معافیت پرداخت مالیات برخوردار بودند. سادات تلغر با سادات حسینی شوشتر پیوند سببی داشتند (فسایی، ۱۰۸۲/۲؛ جزایری، ۳۹ و ۴۲؛ شوشتری، ۹۷ و ۱۰۵).

به سبب همین سابقه و منزلت اجتماعی بود که بسیاری از علماء، به ایجاد پیوند سببی با خاندان‌های بزرگ تمایل داشتند؛ مانند اعضای خاندان میرزا محمد داود متولی و به‌ویژه فرزندان میرزا عبدالله بن میرزا داود. برای مثال، دختر وی، گیتی بانو بیگم در

۱. نمونه مشابه: خاندان سادات شریفی شیراز دو تیره بودند: اولی از نسل میر سید شریف علامه جرجانی عالم مشهور بودند که آنها را سادات شریفی حسینی می‌گفتند و دیگری از نوادگان میر سید شریف شیرازی استرآبادی الاصل بودند که آنها را شریفی حسینی می‌خواندند. (فسایی، ۱۰۸۱/۲).

دوره فترت افغان به همسری آقا عبدالله، خادم‌باشی آستان مقدس رضوی و سلطان بیگم به ازدواج آقا علی، از سادات مشهد در آمد. میرزا محمدصادق فرزند بزرگ‌تر میرزا عبدالله، در پایان سلطنت عمویش، زیب النسا بیگم دختر میرزا محمدعلی عموی دیگرش را که بیوه علی شاه افشار بود، به عقد تزویج درآورد و بعد از وفات همسرش در سال ۱۱۶۷ ق، شهربانو بیگم دختر مهر شرف بیگم عمه زاده خود را به همسری برگزید (هاشم میرزا، ۶۵-۶۴).

در دوره پس از فروپاشی حکومت صفوی، امنیت شغلی و اجتماعی نهادهای مختلف جامعه از جمله نهاد علمی، بیشتر به شیوه خاندانی امکان‌پذیر بود. یکی از جنبه‌های مشترک اوقاف شخصی با اوقاف عمومی، شامل مساجد، مدارس، مراقد امامان، امام زادگان و سایر بزرگان دینی می‌شد و بدین گونه بود که درآمد املاک وقف‌شده، زمینه اشتغال و فعالیت علمی علماء را مهیا می‌کرد. به عنوان نمونه، تولیت مرقد امام رضا (ع) از دوره سلطنت شاه سلطان حسین تا دوره حکومت جانشینان نادرشاه در اختیار خاندان میرزا محمد داود، داماد شاه سلیمان اول صفوی بود؛ چنانکه وی و فرزندانش میرزا عبدالله، میرزا محمدعلی و میرزا محمد ملقب به شاه سلیمان دوم مدتی تولیت مرقد مطهر را عهده‌دار بودند. شاه سلیمان دوم در مدت کوتاه سلطنتش طبق سنت خاندانی، تولیت آن آستان را به فرزند بزرگ‌ترش میرزا داود و نیابت را به فرزند دیگرش میرزا شمس‌الدین محمد موسوی واگذار کرد (هاشم میرزا، ۶۳، ۶۶ و ۱۱۵؛ مرعشی، ۶۳ و ۱۱۹؛ گلستانه، ۳۷ و ۴۶).

خشی از شهرت و نفوذ خاندان‌های مشهور جامعه به واسطه مناصبی همچون تولیت بارگاه‌های مقدس و مشهور بود و میان تیره‌های مختلف یک خاندان برای تصدی تولیت اختلافاتی بروز می‌کرد. به عنوان مثال، خاندان سادات شریفی از جمله میرزا بدیع‌الزمان و میرزا محمدحسین یا شاه خلیل‌الله، نوادگان میر سید شریف جرجانی (۸۱۶ ق)، به صورت موروثی تولیت آستانه شاه‌چراغ و مدرسه حبیبیه را عهده‌دار بودند. میرزا ابوطالب ثانی کلانتر شیراز که از جانب مادر با خاندان شریفی پیوند داشت، با استفاده از آشوب دوره افغان توانست تا سال ۱۱۴۲ ق، تولیت مرقد شاه‌چراغ را در اختیار گیرد. در همین خصوص، روستاها و املاک فراوانی از جمله در ناحیه میمند وقفی مرقد شاه‌چراغ بود^۱ (کلانتر فارس، ۶ و ۱۰؛ فسایی، ۲/ ۹۴۳-۹۴۴ و ۱۰۸۱).

۱. نمونه مشابه: خاندان جزایری شوشتر افزون بر مناصبی همچون شیخ‌الاسلامی و نیابت صدارت، تدریس در سرکار امامزاده عبدالله و امامت جمعه، تولیت مسجد جامع شهر را عهده‌دار بودند. (جزایری، ۵۹)

۴. نقش علماء در مذاکرات مذهبی

پیوندهای آموزشی و خاندانی علماء و نقش آنان در مناصب دیوانی و ملک‌داری، موجب می‌شد تا علی‌رغم آشوب‌های گسترده اجتماعی بتوانند نقش مؤثری در تحولات مذهبی - سیاسی کشور ایفا کنند. نادرشاه افشار سیاست دوگانه‌ای در قبال علماء شیعه در پیش گرفت: وی از یک طرف، به واسطه پیوستگی علماء شیعه با حکومت صفوی، درصدد تضعیف آنان بود و از سوی دیگر، می‌کوشید ساختار مذهبی کشور را تحت سلطه خود در آورد. او برای مشروعیت بخشی به سلطنت خویش به تأیید علمای بزرگ نیاز داشت. به همین سبب، فرمانروای افشار علمای سرشناس را در شورای دشت مغان فراخواند و سید عبدالله جزایری را مأمور کرد تا خطبه‌ای در تهنیت جلوس وی بخواند. مهم‌ترین ابزار نادرشاه برای ایجاد نظارت مذهبی موثر بر علماء، انتصاب میرزا ابوالقاسم کاشانی بر مقام صدرالممالکی و نقابت سادات و ملاعلی‌اکبر مدرس (۱۱۶۰ق) بر منصب شیخ‌الاسلامی بود. آنان به سبب اشتها به فضل و دانش، پشتوانه معنوی عمده‌ای برای سیاست‌های مذهبی فرمانروای افشار محسوب می‌شدند. به همین روی، سایر علماء در مناصب قضایی و مذهبی، تحت نظارت آنان قرار می‌گرفتند (شوشتری، ۱۱۲؛ نصیری، ۸۴).

بسیاری از علماء سرشناس همچون سید عبدالله جزایری شیخ‌الاسلام شوشتر، سید محمد میرزا متولی مرقد امام رضا (ع)، سید حیدر مجتهد و شیخ محمد شیخ‌الاسلام حویزه، بنا بر فرمان نادرشاه در جلسات مباحثه و مناظره، نه فقط با کشیشان یهودی و مسیحی، بلکه با علمای سنی مذهب عثمانی حضور می‌یافتند. جلسات مناظره مذهبی بنا به صوابدید نادرشاه درباره حقیقت دین اسلام و صحت مذهب جعفری، غالباً در اردوهای جنگی او در نواحی مختلفی همچون مغان، بردعه، شکی، قبه، حله، نجف و کربلا برگزار می‌شد. حتی اگر به سببی، فرمانروای افشار در جلسات مذهبی حضور نمی‌یافت، نتایج مذاکرات را به وی گزارش می‌کردند؛ چنانکه سید محمد میرزا، متولی مرقد امام رضا (ع) گزارش مذاکرات دو ماه و نیمه با علماء مذاهب مختلف در شهر نخجوان را در شهر وان به وی تسلیم کرد (هاشم‌میرزا، ۸۹؛ مرعی، ۹۶-۹۵؛ شوشتری، ۱۱۲؛ جزایری، ۹۶).

در نخستین سلسله جلسات مباحثه در جلسه شورای دشت مغان، توجیه نادرشاه برای برکناری حکومت صفوی، تقبیح شعایر سب و رفض شاه اسماعیل اول و سایر فرمانروایان صفوی بود تا زمینه لازم برای اعلام پادشاهی وی به‌عنوان مصلح مذهبی

فراهم شود. سیاست مذهبی پادشاهی افشار همچون دوره فرمانروایی پادشاهان صفوی، مهم‌ترین عامل مشروعیت بخش سلطنت محسوب می‌شد و می‌بایست به تصویب علمای شیعی نیز می‌رسید. نادرشاه برای پیشبرد سیاست مذهبی خویش، اقدام مذکور را در اعلامیه‌های متعدد از جمله شورای دشت مغان، وثیقه‌نامه نجف یا ارسال نامه‌های متعدد خود و علمای همفکر به مقامات مختلف حکومت عثمانی، منتشر می‌ساخت. برای نمونه، فرمانروای افشار در نامه‌ای به سیدمحمد پاشا صدراعظم عثمانی خاطرنشان کرد که سادات و علماء را همچون سایر بزرگان ایران در دشت مغان متوجه عناد فساد انگیز شاه اسماعیل اول برای تأسیس سلسله صفوی و دشمنی با حکومت عثمانی کرده که برخلاف رهنمودهای بزرگان دین موجب تفرقه مسلمین شده است. به همین سبب، اهالی و بزرگان ایران برای ممانعت از تداوم اقدامات خصمانه مذکور، وی را به پادشاهی ایران انتخاب کرده‌اند^۱ (نصیری، ۸۸؛ مروی، ۳/ ۹۸۳)

افزون بر اجبار روحانیون برای حضور در مذاکرات مذهبی موردنظر، از دیگر سیاست‌های نادرشاه، کوشش برای برتری و ریاست افندیان عثمانی و سایر علماء سنی مذهب در مذاکرات با علمای ایرانی بود، تا سیاست تحول مذهبی خویش را به ثمر برساند. فرمانروای افشار در اقدامی تصنعی، برای آنکه علمای متعصب و بانفوذ عثمانی را به خود جلب کند، مجلسی از علماء مختلف با حضور افندیان عثمانی ترتیب داد، اما پس از مناظره و مذاکره بسیار، علماء تسنن غلبه یافتند و نسخه‌هایی از نتایج مذاکرات مجلس تهیه و پس از تأیید حاضران به تمامی ایالات ارسال شد (میرزا عبدالکریم، ۳۲)

اما سلطان عثمانی، سیاست مذهبی نادرشاه را در اعلام پنج مذهب رسمی و اختصاص رکنی از خانه خدا، نپذیرفت و بنابر این، تنها دستاورد فرمانروای افشار برای پیشبرد سیاست مذهبی، اخذ تاییدیه مذهبی افندیان عثمانی بود. فرمانروای افشار با بهره برداری از آن تاییدیه، بسیاری از علماء ایران، بخارا، افغان، بلخ، هند و ترکستان را با علماء نجف، کربلا، حله و بغداد در سال ۱۱۵۵ ق در نجف اشرف حاضر کرد و فرمان داد تا وثیقه‌نامه نجف را برای اتحاد مذهبی در سال ۱۱۵۶ ق بنگارند. علمای مذکور در متن وثیقه‌نامه اعلام کردند که همه فرقه‌های مذهبی اسلام بر صحت مذهبی ایرانیان در پیروی از امام جعفر صادق (ع) متفق‌القول‌اند و ایرانیان سب و رقص را ممنوع و ترتیب خلفای راشدین را

۱. نمونه مشابه: ملاعلی‌اکبر ملاباشی (۱۱۶۱ ق) در رابطه با پذیرش مذهب تسنن توسط اهالی ایران نامه‌ای به محمد زین‌العابدین افندی شیخ‌الاسلام عثمانی نگاشت. (نصیری، ۱۳۶)

پذیرا هستند. این وثیقه‌نامه را میرزا مهدی استرآبادی نوشت و نسخه‌های آن به تمامی ایالات کشور فرستاده شد. (استرآبادی، ۳۰۶، ۳۹۴-۳۸۷؛ مروی، ۳/ ۹۸۶)

۵. نقش علماء در مذاکرات سیاسی

در دوره حکومت افشاریه، وجهه علمی و منزلت اجتماعی ممتاز علمای بزرگ در مذاکرات مذهبی بین‌المللی در زمینه مذاکرات سیاسی داخلی^۱ که به‌طور سنتی در انحصار آنان قرار داشت، تبلوری مضاعف می‌یافت. در بحبوحه آشوب‌های اجتماعی، علمای بزرگ در مذاکرات سیاسی شهرهای محاصره‌شده نقش مهمی ایفا می‌کردند و هم در اردوی جنگی محاصره‌گران حضور داشتند. چنین مذاکرات و شفاعت‌هایی به‌واسطه نقش اجتماعی و مذهبی علماء، معمولاً با موافقت فرماندهان همراه می‌شد. برای نمونه، درباره شفاعت علمای شهرهای مختلف می‌توان از چند نفر از بزرگان سادات شهر حله یاد کرد که به همراه سایر بزرگان از باباخان چاپشلو سردار نادرشاه افشار طلب شفاعت کردند. نمونه مشابه دیگر آنکه، بزرگان حاکم بر شهر نیشابور، برای جلوگیری از تصرف شهر، قرآن در دست علماء و درویشان نهادند و از احمدشاه افغان درخواست بخشش کردند (مروی، ۱/ ۳۳۴؛ جامی، ۱۷۴)

در دوره فروپاشی قدرت مرکزی، معمولاً نقش علماء برای طلب شفاعت و انجام مذاکرات نمود بیشتری می‌یافت، زیرا آشفتگی عمومی موجب کوشش مدعیان سلطنت برای تسلط بر منابع مالی و سیاسی می‌شد. به عنوان مثال، امیر خان سردار هرات بعد از گذشت چهار ماه محاصره که از کمک شاه‌سرخ شاه افشار مأیوس شده بود، به صوابدید بزرگان شهر نامه‌ای مبنی بر درخواست عفو از طریق علمای هرات نزد احمدشاه درانی فرستاد. به همین سبب، حاکمان شهرها معمولاً ترجیح می‌دادند علمای شفاعت‌کننده با آداب مذاکره آشنا باشند و به ویژگی‌های شخصیتی همچون خیرخواهی، خوش‌تقریری، زبان‌آوری و دین‌داری و پرهیزگاری موصوف باشند؛ همچون میرزا محمد رضی ناظر سرکار مسجد جامع کبیر و واقعه‌نویس سرکار شاه‌سرخ شاه و همچنین ملا ادریس خان شیخ‌الاسلام اردوی احمدشاه درانی (جامی، ۷۴، ۱۵۲ و ۲۴۴)

۱. نمونه استثنای نقش‌آفرینی علماء در مذاکرات سیاسی بین‌المللی به وساطت محمدباقر معزالدوله دانشمندخان (۱۱۵۲ ق) از مقربان دربار محمدشاه گورکانی باز می‌گردد. وی برادر ملا علی‌اکبر، ملاباشی نادرشاه بود که با تقاضای شاه افشار واسطه عقد برقراری صلح میان دول ایران و هندوستان گردید. (واله‌داغستانی، ۱/ ۶۷۸-۶۷۷)

در دوره حکومت جانشینان نادرشاه، متولیان «سرکار فیض آثار»^۱ از بیشترین پشتوانه و منزلت اجتماعی برخوردار بودند و بنابر این، فرمانروایان مختلف معمولاً درخواست‌های آنان یا منسوبان ایشان را برای طلب شفاعت یا انجام مذاکرات سیاسی پذیرا می‌شدند: سید محمد میرزای متولی، نواده دختری شاه سلیمان صفوی، نقش مهمی در رخدادهای جانشینی نادرشاه افشار ایفا کرد. در سال ۱۱۶۰ ق، وی از سوی نادرشاه به محافظت قلعه مشهد گمارده شد. متولی با انتشار خبر قتل فرمانروای افشار، لشکریان افغان را از شهر راند و از علیقلی خان برادرزاده وی دعوت کرد تا بر تخت سلطنت جلوس کند. در حوالی قلعه مشهد، کوشش نصر الله میرزا و امامقلی میرزا برای مذاکرات با سیدمحمد میرزا به سبب تنفر قزلباشان و اهالی شهر از تداوم سلطنت فرزندان نادرشاه به جایی نرسید (هاشم میرزا، ۹۰؛ مرعشی، ۹۵).

متولی دیگری که در چندین بار مذاکرات شاهرخ شاه و میرزا امین کلانتر از بزرگان مشهد با احمدشاه درانی نقش چشمگیری داشت، آقا شریف ملاباشی، متولی مرقد امام هشتم شیعیان بود. وی و برادرش آقاحسین برای انجام مذاکرات همراه سایر بزرگان شهر، بارها در اردوی فرمانروای افغان حضور یافتند. یکی از سنت‌های نمادین متولیان «سرکار فیض آثار» که از دوره صفوی به یادگار مانده بود، بر دوش گرفتن علم‌های مرقد امام رضا (ع) قبل از آغاز لشکرکشی بود و نشانه ای از توسل فرمانروایان به امداد روحانی امام معصوم (ع) قلمداد می‌شد. به همین سبب، هنگامی که میرزا امین کلانتر و سایر بزرگان مشهد، از تسلط احمدشاه درانی بر قلعه شهر نگران بودند، به صوابدید آقا شریف متولی، علم‌های مرقد مطهر را بر دوش خدام سرکار فیض آثار و قرآن را در دست علماء نهادند تا بتوانند جعفرخان کرد و سایر خوانین چمشگزک را به اتحاد فرا خوانند^۲ (جامی، ۱۶۰، ۲۴۴ و ۲۴۷).

افزون بر مذاکرات، علماء نقش مهمی در برآمدن فرمانروایان ایفا می‌کردند که در این باره قبلاً به نقش سیدمحمد میرزا در اعلام پادشاهی علیشاه افشار به عنوان نمونه

۱. اداره متولی مرقد امام رضا (ع)

۲. شاه سلیمان دوم بعد از تاج‌گذاری به تبعیت از پادشاهان صفوی، با لشکریانش به زیارت مرقد امام رضا (ع) شتافت. به طریق معمول سرکار فیض آثار، میرزا محمد امین نایب متولی با ناظر و سرکشیکان و خدام، طوق و علم برداشتند و تا بست مبارک به استقبال آمدند. پادشاه علم را به دوش گرفت و تا ایوان امیرعلیشیر داخل دارالسیاده و از طریق دارالحفاظ به درب حرم رسانید (هاشم میرزا، ۱۱۴؛ مرعشی، ۱۱۸)

اشاره شد. حتی ابتدائی‌ترین شکل حمایت علماء از مدعیان حکومت، تأثیری بسزا در تقویت مشروعیت فرمانروا داشت: در سال ۱۱۳۷ ق، صفی میرزای دروغین از مدعیان سلطنت صفوی همراه خواجه اسماعیل بختیاری، مورد استقبال ابوالفتح خان و سادات شهر شوشتر قرار گرفت. در نمونه ای مشابه، در سال ۱۱۴۵ ق، نادرشاه برای اعلام پادشاهی مجدد شاه‌طهماسب دوم، ملا علی‌اکبر ملاباشی و میرزا کافی خلفا را به مشهد فرستاد، ولی به سبب شکست فرمانروای افشار از توپال عثمان سردار عثمانی، تصمیم وی ملغی شد (جزایری، ۷۱؛ استرآبادی، ۲۰۹).

از جمله دلایل مهم واگذاری حکومت به علماء در دوره بعد از مرگ نادرشاه، نیاز به مشروعیت برای حکومت جانشینان وی بود: سید محمد میرزا و آقا شریف ملاباشی، هر دو در دوره خود متولی مرقد امام رضا (ع) بودند. آقا شریف متولی، بنابر فرمان احمد شاه، به حکومت مشهد و لقب خانی سرافراز شد. سیدمحمد میرزا نواده دختری شاه سلیمان صفوی، به تدریج مناصب دیوانی را همچون تولیت مرقد امام هشتم شیعیان، صدراالممالکی کشور و همچنین حکومت قم و وصول مالیات عراق عجم را کسب کرد. وی در نهایت، با اعلام تبعیت اهالی، علماء و سرداران شهر مشهد توانست به‌عنوان شاه سلیمان دوم تاج بر سر نهد^۱ (جامی، ۲۴۹؛ هاشم میرزا، ۹۱-۹۲؛ مرعشی، ۹۷ و ۹۹).

نتیجه

در این دوره، جنبه‌های متنوعی علماء را به یکدیگر پیوند می‌داد: کتب درسی، آموزش‌های مقدماتی خویشاوندی، مسافرت‌های علمی به شهرهای بزرگ و مباحثات و شروح و حواشی و تعلیقه نویسی. چنین زمینه ای، موجب مناسبات دوستانه و استحکام پیوند استاد - شاگردی می‌گردید و بخصوص در مواقع بحرانی قحطی‌های دوره‌ای و یورش‌ها و غارت‌های مدعیان مختلف سلطنت، تأثیر چشمگیری در نواحی مختلف ایران، عتبات و هندوستان داشت.

با این اوصاف، در نیمه نخست دوره مذکور، بر اثر تداوم شرایط نابهنجار سیاسی، منزلت اجتماعی علماء سخت کاهش یافت و آنان با اتخاذ شیوه‌های مختلف کوشیدند خود را با شرایط متغیر جامعه تطبیق دهند. بسیاری از علماء با پیروی از سنت حسنه

۱. نمونه مشابه: در همین زمینه می‌توان از سید احمد شاه (۱۱۴۰ ق) پسرعموی سید محمد میرزا در سال ۱۱۳۶ ق و برادرش میرزا محمدعلی حاکم قزوین در همان سال نام برد (مرعشی، ۵۹ و ۶۳).

برای تهذیب اخلاق و تمایل به گوشه‌نشینی از کسوت عالمی سرشناس به جامعه زاهدان گمنام در آمدند. بسیاری از طالبان علم حتی اعضای خاندان‌های سرشناس، به‌سختی می‌توانستند دوره آموزش مقدماتی را سپری کنند و بنابر این، ناگزیر شدند پس از کسب دانش مقدماتی و آموختن خطوطی همچون شکسته و سیاق، جذب مشاغل دیوانی و ملک‌داری به شیوه وقف خانوادگی شوند.

با این همه، در نیمه دوم دوره مذکور، با تداوم پیوندهای آموزشی و خاندانی همراه نقش‌آفرینی علماء در مناصب دیوانی و ملک‌داری موجب شد تا آنان علی‌رغم آشوب‌های گسترده اجتماعی بتوانند طبق سنتی متداول، نقش موثری در مذاکرات سیاسی و مشروعیت بخشی به اقدامات مذهبی نادرشاه ایفا کنند. تداوم روند مشروعیت بخشی به حکومت مدعیان مختلف و شفاعت طلبی اهالی شهرها، سبب شد تا در دوره جانشینان نادرشاه افشار نقش‌آفرینی سیاسی - اجتماعی علماء برجسته‌تر شود، تا بدان جا که میرزا محمد داود، متولی مرقد امام رضا (ع)، تحت عنوان شاه سلیمان دوم به تخت سلطنت دست یافت.

منابع

- اروجی، فاطمه، پروان، بیژن، «پژوهشی در دین و سیاست مذهبی نادر»، پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، شماره ۲۳، صص ۴۱-۶۲، پاییز و زمستان ۱۳۷۹.
- استرآبادی، محمد مهدی بن محمد نصیر، جهانگشای نادری، مصحح عبدالله انوار، تهران: انجمن آثار ملی، چ ۱، ۱۳۴۱.
- استرآبادی، میرزا محمد مهدی خان، گزیده‌ای از منشآت، به کوشش نصرالله بیات، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چ ۱، ۱۳۸۳.
- آذربیدلی، لطفعلی بیگ، آتشکده، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر، چ ۱، ۱۳۷۸.
- آندرام، رای رایان، مرآت الاصطلاح، تصحیح چندر شکهیر، حمیدرضا قلیچ‌خانی، هومن یوسفدهی، تهران: سخن، چ ۱، ۱۳۹۵.
- بازن، پادری، نامه‌های طیب نادرشاه، ترجمه علی اصغر حریری، تهران: تابان، چ ۱، ۱۳۴۰.
- جامی، محمود الحسینی بن ابراهیم، تاریخ احمدشاهی، تهران: عرفان، چ ۱، ۱۳۸۶.
- جزایری، عبدالله بن نورالدین، تذکره شوشتر، تصحیح محمد هدایت حسین، کلکته: {بی جا}، چ ۱، ۱۳۴۳ ق/۱۹۲۴م.
- جعفریان، رسول، «نادرشاه و مساله تقریب»، کیهان اندیشه، شماره ۶۲، صص ۱۵۶-۱۳۸، مهر و آبان ۱۳۷۴.
- حزین، محمدعلی، تاریخ، لندن، {بی جا}، چ ۱، ۱۸۳۱م.

- همو، محمدعلی، تذکره، اصفهان: تایید، چ ۱، ۱۳۳۴.
- شعبانی، رضا، «سیاست مذهبی نادرشاه افشار»، وحید، شماره ۹، صص ۱۱۵۶-۱۱۳۲، شهریور ۱۳۴۹.
- شوشتری، میرعبداللطیف خان، تحفه العالم وذیل التحفه، به اهتمام صمد موحد، تهران: کتابخانه طهوری، چ ۱، ۱۳۶۳.
- شیخ نوری، امیرمحمد، رضوی، سید ابوالفضل، جوادی نیا، حسن، «روابط مذهبی ایران و عثمانی در دوره نادرشاه افشار»، مطالعات تاریخی جهان اسلام، شماره ۱۰، صص ۷۸-۵۷، پاییز و زمستان ۱۳۹۶.
- شیروانی، زین‌العابدین بن اسکندر، بستان‌السیاحه، تهران: سنایی، چ ۱، ۱۳۶۳.
- عبداللهی، نورالله، کجباف، علی‌اکبر، «مشروعیت صفویان و پادشاهی نادر»، تاریخ‌نامه ایران‌بعدازاسلام، شماره ۶، صص ۱۱۷-۱۳۸، بهار و تابستان ۱۳۹۲.
- عبدی چلاتچی، عدنان، نادریان، هدایت، مومنی‌ها، محمدعلی، مجربی، حسن، «اقدامات مذهبی نادرشاه»، مطالعات تاریخ و تمدن ایران و اسلام، شماره ۲، صص ۱۶۶-۱۳۵، زمستان ۱۳۹۵.
- عبدی، زهرا، «رویکرد دینی نادرشاه و تأثیر آن بر شیعیان و علماء شیعه»، شیعه‌شناسی، شماره ۵۲، ۳۷-۴۹، تابستان ۱۳۹۴.
- فتح‌الله پور، پرویز، «تشیع در دوره نادرشاه افشار»، شیعه‌شناسی، شماره ۱۶، صص ۹۶-۵۷، زمستان ۱۳۸۵.
- فسایی، حاج میرزا حسن حسینی، فارسنامه ناصری، تصحیح منصور رستگار فسایی، چ ۲، تهران: امیرکبیر، چ ۳، ۱۳۸۲.
- فلور، ویلم، اشرف افغان بر تختگاه اصفهان، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس، چ ۱، ۱۳۶۷.
- همو، براق‌تادن صفویان، برآمدن محمود افغان، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس، چ ۱، ۱۳۶۵.
- کلانتر فارس، میرزا محمد، روزنامه، تصحیح عباس اقبال، تهران: کتابخانه سنایی و طهوری، چ ۱، ۱۳۶۲.
- کرمانشاهی، آقا احمد، مرآت الاحوال جهان نما، چ ۲، قم: انصاریان، چ ۱، ۱۳۷۳.
- گلستانه، ابوالحسن بن محمد امین، مجمل‌التواریخ، گردآورنده محمد تقی مدرس رضوی، تهران: ابن‌سینا، چ ۱، ۱۳۴۴.
- مرعشی، میرزا محمد خلیل، مجمع‌التواریخ، تهران: کتابخانه طهوری و سنایی، چ ۱، ۱۳۶۲.
- مروی، محمد کاظم، عالم‌آرای نادری، مصحح محمدامین ریاحی، چ ۳، تهران: نشر علم، چ ۱، ۱۳۶۴.
- میرزا عبدالکریم، در رکاب نادرشاه، تصحیح محمود هدایت، تهران: سپهر، چ ۱، ۱۳۳۲.
- نصیری، محمدرضا، اسناد و مکاتبات تاریخی ایران، دوره افشاریه، گیلان: جهاد دانشگاهی، چ ۱، ۱۳۶۴.
- واله‌داغستانی، علی‌قلی بن محمدعلی، تذکره ریاض‌الشعرا، تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، چ ۴، تهران: اساطیر، چ ۱، ۱۳۸۴.
- هاشم میرزا، زیور آل داود، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: میراث مکتوب، چ ۱، ۱۳۷۹.